

پیشنهاد

مطبوعات، انقلاب و دولت

علی پارسا

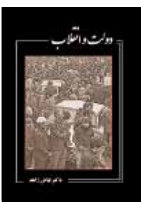
■ همزمان بانمایشگاه بین‌المللی کتاب، دو کتاب «عصر طلایی مطبوعات ایران» و «دولت و انقلاب» از دکتر فیاض زاهد، توسط انتشارات «دنیای تاریخ» و «خانه تصویر ابریشمی» منتشر شد که با هم نگاهی کوتاه به این دو کتاب می‌اندازیم:

عصر طلایی مطبوعات ایران



نویسنده در این کتاب به بررسی جراید و مجلات منتشر شده در فاصله سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ شمسی می‌پردازند؛ سال‌هایی که از نظر سیاسی می‌توان آنها را با دو حادثه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و تغییر سلطنت قاجار در نیم آبان‌ماه ۱۳۰۴ شمسی بازشناخت. کتاب در ۲۲۸ صفحه انتشار یافته‌است. کتاب در حوزه تاریخ معاصر ایران است، البته برای کسانی که می‌خواهند در زمینه تاریخ مطبوعات ایران مطالعه و تحقیق کنند بسیار سودمند است. نویسنده در تلاش است ضمن آشنایی عمومی خواننده کتاب با تحولات سیاسی ایران در این مقطع، حوادث مزبور را از لایه‌ای بررسی توصیفی و تحلیلی مطالب انتشاریافته رصد کند. نوع نگارش و دست‌بندی‌های جراید ایران آن روز و نحوه تعامل با حوزه قدرت، درک و تحلیل ساختار روابط اجتماعی و فهم دغدغه‌های فرهنگی جامعه از مهم‌ترین رویکردهای تحقیقی در این حوزه است. دکتر فیاض زاهد در این کتاب، تعامل رودرو و مستقیمی میان نحوه کار مطبوعات و حکومت مرکزی برقرار را می‌کند. به این معنا که از نظر وی، بهار و خزان مطبوعات بستگی به میزان قدرت دولت مرکزی در ایران داشته است. هرگاه دولت مرکزی، مقتدر و پر قدرت بوده، مطبوعات حال نزاری داشته و بی‌رقم بوده‌اند. در مقابل هرگاه دولت مرکزی ضعیف بوده، مطبوعات قدرت مانور و تاثیرگذاری داشته‌اند.از سویی این کتاب روشن می‌کند که چگونه نهادهای قدرت و ارباب جراید توانمان، از درک یکدیگر ناتوان بوده‌اند. دولت‌ها را نمی‌توان تنها به صرف آنکه قدرت را در اختیار دارند، نادرست خواند و مطبوعات نیز تنها به صرف آنکه رکن چهارم دموکراسی هستند، واجد همه فضایل نبودند. هم حکومت و هم مطبوعات رفتاری خاستگری داشتند. حکومت تجربه تعامل بااین رکن جدید را نداشت و به آن به چشم رقیب و دشمن می‌نگریست. مطبوعات هم دولت را عامل اختفای آزادی و اعمال سانسور می‌دانستند. کتاب خواننده را با حال و هوای روزنامه‌نگاری قاجار آشنا می‌کند. هر چند به دلایلی که نویسنده توضیح داده، نتوانسته تمام جراید منتشر شده را در بوته نقد بنهد.

دولت و انقلاب



کتاب حاضر در ۳۶۷ صفحه و در چهار فصل انتشار یافته است. این کتاب از مقدمه و نتیجه‌گیری مطلوبی بهره‌مند است. کتاب به دو مفهوم عمومی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی و

فلسفه نظری سیاسی می‌پردازد. شاید مهم‌ترین دغدغه برای نویسنده کتاب این بوده که دولت‌هاچيستند و چگونه مستقر می‌شوند و البته چگونه جوامع و دولت‌ها توانان به فرآیند انقلاب می‌افتند؟ در این کتاب نویسنده تلاش می‌کند ضمن روایت تحلیلی از فرآیندهای برشمرده شده، طرحی تئوریک از مباحث ارائه دهد. اگر در میان متفکران این حوزه بتوان آنها را در دو دسته طرفداران وقوع انقلاب و مخالفان انقلاب‌ها قرار داد، بی‌شک دکتر زاهد و کتابش را می‌توان در دسته دوم قرار داد؛ اینکه لزوماً جوامع از طرق انقلابی و روش‌های رادیکال نمی‌توانند موجبات استواری سیاسی در جامعه هدف را پدید آورند. مهم‌ترین ویژگی کتاب،نگارش روان آن و رعایت‌مندهای تحقیق آکادمیک است. کمتر نوشته‌ای با گفتمانی را می‌توان یافت که فاقد ارجاع باشد. بنابراین خواننده می‌تواند با مجموعه کتب و رساله‌هایی که در این حوزه نگارش یافته‌اند، آشنا شود. نویسنده به روشنی موضع خود را در برابر رویکردهای تئوریک روشن نمی‌کند و این امر شاید به خواننده این امکان را بدهد که خود تحلیلی مستقل را در ذهن پرورش دهد. شما در کتاب می‌توانید تحلیل لیبرال‌ها را نقد انقلاب‌ها را به خوبی دنبال کنید. ضمن آنکه آن نویسدگان رادیکال و البته مارکسیست‌های کلاسیک و نوین را هم دریابید. فصل‌بندی کتاب مذکور را می‌توان در چهار بخش دنبال کرد. فصل اول با عنوان حاکمیت، به بحث درباره حاکمیت و سرشت آن، انواع حاکمیت، دولت، دولت‌ها، بسته و استبدادی، کارکرد دولت، جامعه و دولت، مشروعیت و انواع آن و عناوینی دیگر می‌پردازد. در فصل دوم که با عنوان رشد سیاسی آمده، موضوعاتی چون نوسازی، تحولات اجتماعی، تحرک اجتماعی، رسانه‌های گروهی، احزاب سیاسی، نقش اپوزیسیون در استقرار دموکراسی، گروه‌های فشار، روشنفکران و موضوعات دیگر مورد بررسی قرار گرفته است. فصل سوم با عنوان انقلاب، به بررسی موضوعاتی چون تعریفی از انقلاب، عوامل بروز انقلاب، رهبران انقلاب، ایدئولوژی و انقلاب، تشکیلات و سازمان، جبهه‌جایی در قدرت، انقلاب: شهر و روستا، انقلاب و خشونت و عناوین دیگر می‌پردازد. این فصل یکی از خوانندگی‌ترین فصول کتاب است. در فصل چهارم به عنوان حاکمیت انقلابی مسایلی چون حاکمیت انقلابی، گذری بر فرایند قدرت، جبهه‌جایی تندرخوا و کندروخوا، قتلان، انقلاب و اصلاحات و انقلاب از آرمان تا واقعیت مورد بررسی قرار می‌گیرد. یکی از خوانندگی‌ترین بخش‌های کتاب «دولت و انقلاب»، «فرجام سخن» است که می‌تواند بازتاب‌دهنده جمع‌بندی و نظریات نویسنده کتاب باشد.

کتاب



ترک کرده است، بعد از این تکلیف ما در طریقت چیست؟» در روز ازل، سرنوشت ما سالکان طریقت را چنین رقم زده‌اند که مرید باید از مراد خود پیروی کند و یا او محشور شود.» (ص ۳۱)

غزل بعدی با مطلع «ساقی به نور یاده برافروز جام ما، مطرب بگو که کار جهان شد به کلام ما» رمز تعلیم پیر در دوری از ریا و ظاهرسازی و نتایج آن بیان می‌شود. شاعر می‌فرماید «خداوندا! به میمنت تجلیات عشقت احوال ما را روشنی بخش او گوئی تمنای او به هدف اجابت رسیده می‌فرماید!آی منادی! فریاد کن که ما در سلوک خود کلمروا گشتیم، ای که از سلوک و لذت انس ما با حق بی‌خبری، ما در پیاله دل، پرتویی از تجلی جمال او را دیدهایم. [او] عمل ریاکارانه نمی‌تواند بر عشق‌ورزی صادقانه ما برتری یابد.» (ص ۳۳)

خواجه که در غزل اول تمنای پیاپی باواسطه کرده بود در غزل منتخب دیگر با مطلع «ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟ منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟» گویی با پیاعرسان به‌گفت‌و‌گوشسته است. بیان شارح آن است که «خواجه با افاضاتی که بر دل او می‌شود راز می‌گوید و می‌پرسد: تو که از جانب محبوبیم امدی [او] با ما محرمی و می‌دانی که او در چه جایی آرام می‌گیرد، ایگو! آن معشوقی که آشفنگال جمال و جلال خود را به عیاری می‌کشد در کجا منزل می‌کند؟» راهی ناشناخته و تاریک و پرخطر

(برای سیر الی الله) در پیش است که فقط امید به تجلی پرتویی از فیوضات او می‌تواند راه‌گشای وصال باشد.» (ص ۳۷) سالک عاشقی می‌داند که پرسش‌هایش، ظاهر‌بیان ملامتگر را به جنبش علیه او خواهد انداخت، اما باز می‌پرسد و می‌فرماید «هر سر موی را با تو هزاران کلر است/ ما کجاییم و ملامتگر بیگار کجاست؟» و شراح می‌فرمایند: «خداوندا! هرچه مرا در یوزک چون و چرا و پرسش از کار تو سرزنش می‌کنند ولی اراده تو این‌گونه اقتضا دارد که تمام وجودم از تو پرسش‌ها دارد، باز پرسید ز گیسوی شکن در شکش/ کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست؟ از این دلی که در طلب معشوق گرفتار ملامت است، بپرسید که در مبهمات و مضلالت هویت ذات معشوق، چه مشکلی دارد؟» (ص ۳۷)

همین‌طور که غزلیات منتخب و شروح پربار نویسنده محترم را می‌خوانی، پیش می‌روی درک این معنا که هر غزل حافظ دستور بدهد یا با عشق‌ورزی ساده باطنش را برافروزد. آن قوتی که همه موجودات به آن قائم‌ند و زندگی من هم به آن وابسته است دومی ندارد، زیرا هر لحظه بانگی به گوش می‌رسد که برای عزیمت به منزل دیگر توشه سفر بردارد. آلمانا آن منزل دیگر کجاست؟ چگونه در این تاریکی جهل، با این کوله‌بار سنگین، به این راه ناشناخته باید رفت؟… آنان که از این راه سبکبار رفته‌اند از حال ما آگاه نیستند، زیرا هیچ موجودی در این گرداب از حال قبل و بعد خود آگاهی ندارد. من که بدون راهنما سلوک کردم خود کلمه‌ای بدم که راز عشق، پنهانم آشکار شد و من به عشق بازی، رسوا و در مجلس زاهدان بی‌خبر از عشق، بدنام شدم.» بیت آخر گویی استجابت تمنای باشد که در بیت اول ذکر شد که همانا درخواست پیاپی مشکل‌گشا بود. خواجه دست خالی نمانده است و این‌گونه می‌نماید که این همان پیام است که «حضورِ گرِ همی خواهی از او غایب مشو حافظ / مئی

سا تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها.» اگر می‌خواهی محبوبیت همیشه با تو باشد هیچ‌گاه او را فراموش مکن و در تمام لحظات خود او را حاضر و ناظر بدان، اگر می‌خواهی او را ملاقات کنی، دنیا را ترک کن.» اثر ک دنیا، همان‌که در بیان امیرالمومنین(ع) به سه‌طالقه کردن دنیا تعبیر شده است.» (ص ۲۶)

لِزوم همراهی پیر راهنما در طریق رسیدن به وصال یار در غزل دیگر که شارح محترم به شرح آن همت گماشته‌اند شاید همان مفهوم اصلی و جان کلام باشد؛ «دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما»

لِزوم همراهی پیر راهنما در طریق رسیدن به وصال یار در غزل دیگر که شارح محترم به شرح آن همت گماشته‌اند شاید همان مفهوم اصلی و جان کلام باشد؛ «دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما» شارح ذیل غزل فرموده «ای یاران! پیر ما برای حصول غلبات عشق، خانه خودبینی و ظاهرسازی را تازیروم همراهی پیر راهنما در طریق رسیدن به وصال یار در غزل دیگر که شارح محترم به شرح آن همت گماشته‌اند شاید همان مفهوم اصلی و جان کلام باشد؛ «دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما» شارح ذیل غزل فرموده «ای یاران! پیر ما برای حصول غلبات عشق، خانه خودبینی و ظاهرسازی را

قطعات «سیوران»

سیرانوش موسوی

یأس‌آوری نیست بلکه کتابی است درباره بحران روحی یک

جوان که دنبال معنا و معنویت نو برای زندگی‌اش است.

بعد از انتشار قله‌های ناامیدی دو واقعه مهم در زندگی سیوران اتفاق می‌افتد: نخست با افکار متراکرات (از متفکران فلسفه عرفان مسیحی) آشنا می‌شود و دوم تحت تاثیر محیط و زمانه بی‌آنکه به گروهی بپیوندد

با تأثر مدتی از فاشیسم طرفداری می‌کند. در ۱۳۶۶ سیوران به رومانی بازمی‌گردد و به

تدریس فلسفه می‌پردازد و کتاب فریبه‌ها را منتشر می‌کند که در فضای فرهنگی رومانی جنجال بزرگی را به پا می‌کنند. گروهی کتابش را شاهکار ادبی می‌خوانند و گروهی دیگر چون میرچالیاده (دوست قدیمی‌اش)



مروری بر کتاب «ستاره‌ای بدر خشید» تألیف مرتضی مولانا

نفس آشنا

سید ابراهیم جوادی*

نویسنده مختصرنویسی را در مواردی به کناری نهاده است من‌جمله در غزلی که مطلع آن این است: «کیست آن شاه سوار خوش و خرم که کنون/سته بند قبا و علم دوشش باد.» ایسن بیت و بیت بعدی را شارح در تابلوی این غزل ناهمگون دانسته رها می‌کند، اما در این غزل بیت پرمناقشه‌ای وجود دارد: «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت / آفرین بر نظر کار خطا پوشش باد.» نویسنده معتقد است که خواجه با توجه به انفعال و ابراز ناراضی‌ها و شکایات که گاه از سرنوشت و تقدیر و روزگار کج‌رفتار در افواه مشاهده می‌کرده است، ظرافت طبعی زندانه در بازگویی حال جامعه به‌کار برده و در بازی الفاظ به کسانی که آمادگی داشته‌اند (فی‌قلوبهم مرض) القای شبهه می‌کند که در خلقت رعایت عدالت ننده است. ظاهر عبارت بیت هم دلالت دارد که پیر خواجه خطای صنع را پذیرفته ولی چشم‌پوشی کرده است، بنابراین جمعی خواجه را تکفیر و گروهی او را تبرئه کرده‌اند، اما شارح معتقد است که ترکیب قلم صنع ابتدایی مجعول است که حقیقت ندارد زیرا خلقت با سخن آغاز شد فلما یقول له کن فیکون آنفاً: ۱۶۸] و سپس لوح و قلم امد و به‌عبارت دیگر قلمی وجود نداشت تا در صنع به کار رود، لوح و قلم بعدا برای ثبت و ضبط آمده و خود مخلوقند و این همان خطاست که پیر خواجه آن را پوشانده. به‌عبارت آخری این سوال که آیا بر قلم صنع خطا رفته است؟ خود خطاست و پیر می‌گوید که چنین خطایی نرفته است، چون قلم صنعی در کار نبوده است. اما تصریح نمی‌کند که سوالات خطاست و حافظ بر این خطاپوشی آفرین می‌گوید. (نقل به مضمون صص ۱۱۰ و ۱۱۱)

غزل دیگری که در کتاب دارای شرح مبسوطی است دارای این مطلع است: «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود /وین بحث با ناله غساله می‌رود.» شارح در بیان مقصود خواجه از این غزل، حدسنی را مدلل فرموده است و آن حدس این است که امیر یتکال (احتمالاً همان غیث‌الدین) خواجه را به هند دعوت می‌کند. حافظ که در مظان تکفیر است نیز متمایل به رفتن است بنابراین در مورد هند تحقیق می‌کند و متوجه می‌شود که مرید هند برای هر پدیده شگفت‌انگیز تکفیر خطایی دارند و نیز هر یک از این خدایان نصاد مخصوصی دارد: گل نماد برهما، خدای فعال، لاله نماد شیوا، خدای ویرانی، سرو نماد آگنی، خدای آتش است. برابر قانون مانو و سرودهای ود، آب و آتش و خاک نزد مرد هند مقدس بوده و وسیله تطهیر و تغسیل ناپاکی‌ها قرار می‌گرفته است و سرو و گل و لاله نماد خدایانی است که به دستور آنان متدینین هند، با آب و خاک و آتش که تالاه غساله است، تطهیر و تغسیل می‌کردند(نقل به مضمون از صص ۲۲۳ تا ۲۲۶) «طی زمان زمین و مکان در سلوک شمر / کاین طفل یک‌شبه ره مسداله می‌رود.» جان کلام این غزل در این بیت است که ادر آن… دو مطلب عنوان شد: یکی نوبایی شعر فارسی و کهنسالی شعر هندو دیگر، برتری و سیر کمالی شعر فارسی نسبت به شعر هند. اکداً تبعاً طفلی است در برابر کهنسالی، به همین جهت حافظ شعر فارسی را طفل یکشبه خوانده است. (ص ۲۲۶) «خوی کرده می‌خرامد و بر عارض سمن از شرم روی او عرق از زاله می‌رود.» «سمن» بنا به تحقیق شارح، هم بت‌پرست زاهدی است که از مسکن مالوف روی گراندند. و در خلوت به ریاضت و عبادت می‌پردازد و هم وسیله حرکت روضتایان حواشی ردها را روی آب است و آن به این ترتیب بوده که سه خیک پرشد را به هم کلاف می‌کنند و بر پشت آن خیک‌ها چند تخته چوب‌نصب می‌کنند و… زاله آن تخته‌ها است] که بر پشت خیک‌ها نصب است. (ص ۲۲۵) حال با توجه به این مقدمات در بیان معنای بیت می‌گوید «این طفل [یعنی شعر فارسی] از زادگاه خود، روگردان شده به طرف هند می‌خرامد. این طفل راهی هند، حاکم سمن است؛ پارسیایی خجول که از مسکن مالوف روگردان شده، با بار سنگین معتقدات قومی کهن به محفل کهنسالان آن قوم [یعنی همان] سرودهای ودایی می‌رود. این طفل پارسا با چنین هدایایی که برای مردم هند می‌برد از حضور آن پیران کهنسال حیا و شرم کرده از رویش عرق می‌ریزد، وسیله رفتن او هم سمن است.

همه از پیر پاری سرنشینان کن آب را از روی کهنساله صوت سمن) رد می‌کند، قاطراتی هم بر تخته‌های روی خیک[همچون] زاله می‌پاشد و این همان عرق شرمی است که از عارض سمن بر زاله می‌رود (جفت القلم از خواجه)». (صص ۲۲۷ و ۲۲۸) به پایان می‌برم با تمین به این بیت از خواجه که «بوی خوش تو هر که ز باد صا شنید / از یار آشنا نفس آشنا شنید» که در نظر این محقق، مژده‌های مکتوب، همچون نفس آشنایی به نظر از پاری آشنا.

■**کارشناس ارشد حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی_ تهران مرکزی**

این ترجمه توسط نشر مرکز در ۱۳۹۰ به چاپ رسید.

مجموعه قطعات تفکر شامل افوربسم‌هایی از شش کتاب (اشک‌ها و قدیسان، قیاس‌های صوری تلخی، عواقب به دنیا آمدن، طرح سرگریچه، اعتراف‌ها و نفرین‌ها و یادداشت‌ها) سیوران است. البته باید در نظر داشت که تمام کتاب‌های سیوران به شکل مجموعه قطعات نوشته شده است. در زبان فرانسه تفکر موجودیتی خودکفا دارد و با گزیده‌های بعدی آن متفاوت است، ریشه واژه افوربسم یونانی و به معنای تعریف است. برای واژه افوربسم تا به حال معادل‌هایی همچون گرین‌گوبه، گونه‌کلام، بیان موجز، سخن حکیمانه و کلمات قصار… در نظر گرفته‌اند. اما سیوران برای این دسته از کارهایش، از عبارت قطعه یا قطعات استفاده می‌کند. متعاقب این انتخاب خلیقی می‌نویسد من نیز ترجیح دادم برای این مجموعه نام قطعات را انتخاب کنم چرا که نه تنها خصلت فلسفی دارد بلکه می‌تواند به ذهن ضربه بزند و روند تازاری را در آن آغاز کند.

■**چه کسی می‌تواند سرچشمه فریادهای مرا بخشکند**

ویرتین

مروری بر کتاب «تاریخ علم مردم»

تاریخ «کانر»

فرشته تقدس

■ کتاب «تاریخ علم مردم» نوشته «کلیفورد کانر» توسط «حسن افشار» به فارسی برگردانده شد. این کتاب از سوی «نشر ماهی» در پاییز ۹۰ در هشت فصل در ۵۴۷ صفحه به چاپ رسید. هدف کانر از نوشتن تاریخ علم مردم نشان دادن سهم توده‌های گمنام مردم در تولید و نشر علم (از هزاران سال پیش تا امروز) تشریح شده است. کتاب پس از ذکر عناوین به فصل نخست با عنوان کدام علوم؟ کدام تاریخ؟ کدام مردم می‌پردازد. چیزی که من می‌خواهم بنویسم تاریخ علم مردم است. می‌خواهم نشان دهم که مردم چقدر در تولید علم مؤثر بوده‌اند. تاریخ من البته فقط درباره مردم هم نیست؛ برای مردم هم است. مخاطب من تنها عالمان و مورخان نیستند؛ همه کسانی هستند که علاقه دارند بدانند علم چگونه به‌وجود آمده است. هدف من در درجه اول این است که نشان دهم سهم توده‌های گمنام مردم، مردم کوچه و بازار در تولید و نشر علم خیلی خیلی بیشتر از آنی بوده که ما می‌پنداریم یا می‌پذیریم. نوشته‌هایی که از نظر گذرانیدید گفته‌های کانر در ابتدای کتابش است که فصل دوم کتاب با عنوان پیش از تاریخ، آیا انسان شکارچی گیاه‌چین کودن بود؟

راحت نمی‌شود فهمید انسان‌های پیشین از تاریخ چه می‌دانستند و چه نمی‌دانستند ولی شک نیست که «هائز روسوو» و «کتاب مقدس» همه استعداد و توفیقات فکری آنها را بسیار دست‌کم گرفته‌اند. آدمیان نخستین، برخلاف جلداران دیگر، در اقلیم‌های



محدودی که مناسب حال‌شان بود، نماندند. همه جای کره زمین بخش شدند و هر جا که رفتند محیط‌شان را بر حسب نیازهای خودشان شکل دادند. منطقاً می‌توان فرض کرد که این کار به علت توانایی انسانی بی‌تغییرشان از آنها برآمد. آنها می‌توانستند انبوهی از اطلاعات درباره طبیعت به دست بیاورند و به کار ببرند. فصل سوم کدام معجزه یونانی، فصلی است که کانر سعی دارد نگاهی به تاریخچه نظریه «معجزه یونانی» بیندازد و می‌نویسد «فکر می‌کنم غیرعادی‌ترین توضیح هر پدیده‌ای توصیفی است که به اعتقاد انسان به معجزه متوسل شود. این فرضیه که یونانیان باستان در قرن ششم پهم یکبارہ از غیب ظاهر شدند، از ما انتظار دارد بپذیریم که با وجود تمدن‌های پیشرفته‌ای که قبل از آنها هزاران سال در مصر و بین‌النهرین رونق داشتند، تمدن یونان تمدنی منحصربه‌فرد بود که هیچ دینی به گذشتگان نداشت. این کارها و چگونه این ادعای باور نکردنی شکل گرفت و چطور توانست دوام یابورد؟ فصل چهارم، دریانوردان و علوم دریانوردی را باز می‌کند و در فصل پنجم کانر بحث انقلابی‌ها و در



انقلاب علمی چه کسانی بودند؟ را مطرح می‌کند و می‌نویسد ظاهراً تنها چیز انقلاب علمی – از جمله نفس وجود آن– که مورخان بر سرش توافق دارند، این است که انقلاب علمی، هرچه بود یا نبود، خیلی خیلی مهم بود. مغلطه‌بازانی که ادعا می‌کنند «صلا چنین چیزی وجود نداشته است.» و آن وقت خودشان درباره‌اش کتاب می‌نویسند، دست‌کم نشان می‌دهند که چیز مهمی حدود بین سال‌های ۱۴۵۰ و ۱۷۰۰ در اروپا اتفاق افتاده که علم جدید را به وجود آورده‌اند. شاید روندش بیشتر از آن به درازا کشیده که بشود اسمش را انقلاب گذاشت، اما یکسره طرز فکر ما آدم‌ها را درباره دنیای اطراف‌مان دگرگون کرده است.

کانر فصل ششم را به برندگان انقلاب علمی اختصاص می‌دهد و در فصل هفتم به اقتصاد، سرمایه و علم می‌پردازد و می‌گوید همیشه رابطه ارباب‌رعیتی برقرار بوده و سرمایه همواره شریک برتر علم بوده اما موفقیت‌های خیره‌کننده علم این تصور را به وجود آورده که علم برای خودش عامل مستقلاً است که روند تحول تاریخ را به پیش می‌برد. ولی چنان‌که «اندرو کور» به درستی اشاره می‌کند، علم مدت‌هاست که «بوش به فرمان سرمایه» و در خدمت آن است. سرانجام کانر در فصل آخر مجتمه علمی – صنعتی را باز می‌کند و می‌نویسد «اعتقاد کور کورانه به اینکه علم از عهده حل همه مسایل برمی‌آید، باور غلطی است. علم جدید کیفیت زندگی اکثریت مردم را بالا نبرده و زندگی مشکل در پیروزی تولید علم از انگیزه سودجویی نهفته است و راحل را در قرار دادن علم و صنعت و فناوری تحت نظارت دموکراتیک اقتصاد جهانی می‌داند تا اطلاعات علمی در دسترس همگان قرار گیرد.